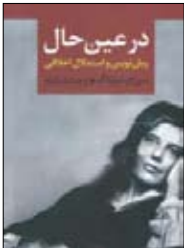


امروز با کتاب

▲ جواد ماه زاده

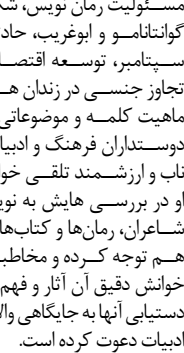


در عین حال

- سوزان سانگاک**
- ترجمه رضا فرنام**
- نشر ثالث**
- اول – ۱۳۹۳**

این آخرین کتاب سوزان سانگاک، نویسنده، منتقد و روشنفکر آمریکایی است یا به قول پسرش، جمع بندی آثار و ختم کلام اوست. سانگاک در طول زندگی حرفه‌ای اش مقاله ها، داستان‌ها و نقد‌های پرشماری نوشت. از جمله روشنفکران مستقلی که شمار می‌رفت که در یک عرصه محدود نمادند دربراه مسائل بسیاری از ادبیات جهان و سیاست، دیدگاه‌های منتقدانه و شوکافکنانه داشت. باز به قول پسرش دیوید ریف که مقدمه کتاب به قلم اوست: «او می‌خواست همه چیز را تجربه کند، همه چیز را ببیند، به همه جا سر بزند و همه کار بکند.» او حتی از سفرها و اشیای خانه اش نیز دست‌نمایه‌های برای نوشتن می‌ساخت. و در دو سال آخر عمرش که به دلیل ابتلا به سرطان خون بستری بود، باز از کوشش دست نمی‌کشید و بر آن بود تا کارهای نیمه تماش را به پایان برساند. این کتاب شامل شانزده مقاله از او درباره موضوعاتی متنوع است. درباره ادبیات روسیه (داستان‌فلسفی، پاسترناک و…)، آزادی در ادبیات، مسئولیت رمان نویس، شکنجه‌های گوانتانامو و ایوگریم، حادثه یازده سپتامبر، توسعه اقتصادی هند، تجاوز جنسی در زندان هسا، ارزش و ماهیت کلمه و موضوعاتی که قطعاً دوستداران فرهنگ و ادبیات، آنها را ناب و ارزشمند تلقی خواهند کرد. او در بررسی‌هایش به نویسندگان، شاعران، رمان‌ها و کتاب‌های خاص به هم توجه کرده و مخاطبش را از خویش دقیق آن آثار و فهم چگونگی دستیابی آنها به جایگاهی والا در تاریخ ادبیات دعوت کرده است.

عکس‌های فوری



▲ **سهیلا بسکی**
انتشارات ققنوس
چاپ اول ۱۳۹۴
قرار گرفتن ۲۶ داستان در ۱۳۵ صفحه نشان می‌دهد کار سختی برای خواندن این کتاب نخواهد داشت. داستان‌های کتاب از زبان راوی یکی رزبین و توصیفگر نوشته شده است؛ گوئی در موقعیت‌های مختلف دوربینی در دست داشته و همه زوایا و نقوش را که شاید به چشم عادی نیاید ثبت کرده باشد. می‌توان گفت در داستان این مجموعه یک عکس‌ها عکس است و کل کتاب یک عکسخانه با عکس‌های جورواجور. نویسنده کتاب، نوشتن را برای ثبت تصاویر و مکان‌ها به کار گرفته است تا رنگرنگر توصیف‌هایی عینی به جست‌وجویی هویت اسیا، مکان ها، شهرها و آدم‌ها برود. شاید مقصود این باشد که ما همانی هستیم که می‌نماییم یا اینکه هر آنچه راه زندگی می‌کنیم خوب و دقیق بینیم. تصویرسازی‌های نویسنده در این داستان ها، گاه به کار هنرمندانه‌فالی‌های‌امین‌انوربوست‌ها شبیه می‌شود.

کمتر نویسنده‌ای این روزها اطرافش را از پس شیشه‌های رنگی قدیمی می‌بیند. سهیلا بسکی که سال‌ها تجربه نوشتن و ترجمه را دارد، مجموعه «عکس‌های فوری» را به نوعی‌عع‌ای به کارگذاشت تا جزئیات و محیط تبدیل کرده است. با داستان‌های این کتاب می‌توان به سفرهایی کوتاه، به مکان‌هایی افسونگر و به چشم‌مان عمیق آدم‌ها رفت. با خواندن داستان‌های کتاب، راهی مکان‌های تاریخی در شیراز، تهران، زواره و خلیجان هسا، باغ ها، بازار، سینما، مسجد و… می‌شویم که هر یک رنگ و بوی خود را دارد. می‌توان گفت نویسنده همچون یک مستندنگار داستانی عمل کرده و به آشنارش علاوه بر خصلت زیبایی شناسانه و نوستالژیک، وجهی جامعه شناختی داده است.

- به طور مختصر برای ما بگویید که چگونه شخصیت‌ها و داستان‌ها به ذهن‌تان راه پیدا می‌کنند؟**

داستان‌ها را از محیط اطرافم دریافت می‌کنم. به‌واسطه صحبت یا افراد و چکیده خبرهایی که می‌خوانم، مطالبی در ذهنم نقش می‌بندد که از آنها استفاده می‌کنم. گاهی شخصیت‌هایی به طور مجزا به ذهنم راه پیدا می‌کنند، سپس این شخصیت‌ها را به هم مرتبط و به هم گره می‌زنم. شاید «من پیش از تو» مفهومی‌ترین و اندیشه‌مدارترین رمانی باشد که تاکنون نوشته‌ام. درباره این کتاب می‌توانم بگویم از آنجا که دو تن از نزدیکان خودم به مراقبت‌های ششانه‌روزی نیاز دارند، «کیفیت زندگی» مهم‌ترین نکته در ذهنم برای نگارش این کتاب بود. می‌توان گفت آنها نیز با شرایطی روبه‌رو هستند که می‌توانند انتخابی برای خود داشته باشند.

- در رمان «من پیش از تو» با کدامیک از شخصیت‌ها بیش از همه ارتباط برقرار می‌کنید؟**

شاید بشود گفت لوسیا خودم وقتی بچه بودم عاشق جوراب‌شلواری ارماه بودم. اما فکر می‌کنم یک نویسنده باید با تمام شخصیت‌های داستان‌ش همدلی داشته باشد و خودش را جای تک تک آنها بگذارد، اگر غیر از این باشد نمی‌تواند بدرستی شخصیت‌هایش را ببوراند. از طرفی می‌توانم بگویم تا حدودی هم با شخصیت کامیلا ارتباط برقرار کردم. من به عنوان یک مسافر نمی‌توانم تصور کنم که چگونه می‌توان برای موضوعی به این مهمی تصمیم‌گیری کرد. فکر می‌کنم در چنین شرایطی باید به دور از هیجان و احساسات تصمیم خود را گرفت.

- چه شد که در رمان «من پیش از تو» شهر تاریخی کوچکی را با مرکزیت یک قلعه انتخاب کردید؟**

برای نگارش این کتاب موارد متعددی را امتحان کردم. به تمام اسکاتلند سفر کردم تا قلعه و شهر کوچکی بیافم که مناسب داستانم باشد. ضروری بود که لوسیا متولد و بزرگ‌شده یک شهر کوچک باشد. من خودم متولد یک شهر کوچک هستم و می‌دانم که بزرگ‌شودن در یک شهر کوچک می‌تواند چقدر آرامش‌بخش باشد و در عین حال به طرزری باورنکردنی از خیابان اور، قلعه را انتخاب کردم چون در مقابل مردم عادی مثال خوبی از ثروت و دارایی روزگاران گذشته است. در بریتانیا هنوز با موضوعی مثل طبقه اجتماعی برخوردی تنگ‌نظرانه می‌شود و ما فقط زمانی متوجه آن می‌شویم که به جایی مثل امریکا یا استرالیا که چنین برخوردی وجود ندارد، سفر کنیم. در داستان «من پیش از تو» مجبور بودم اختلاف طبقاتی بین لوسیا و ویل ترینر را نشان دهم.



گفت‌وگو با جوجو مویز، نویسنده و روزنامه‌نگار

احساسات موضوع خوبی برای پرداختن است

▲ **مترجم: مریم فتاحی**

جوجو مویز، نویسنده و روزنامه‌نگار متولد ۴ اوت ۱۹۶۹ لندن است. وی از سال ۲۰۰۲ به تألیف رمان‌های احساس‌رنگیز و رمانتیک روی آورد. جوجو مویز یکی از معدود نویسندگانی است که موفق شد دوپار جایزه انجمن رمان‌نویسان رمانتیک را از آن خود کند. رمان‌ها او به زبان‌های متعددی در دنیا ترجمه شده‌اند. پولین سارا جوجو مویز در دانشگاه لندن تحصیل کرده است. وی در سال ۱۹۹۲ بورس تحصیلی روزنامه‌آیندپندندان را برای تحصیلات تکمیلی در دوره روزنامه‌نگاری دانشگاه سیتی برداشت کرد و سپس به مدت ۱۰ سال برای آیندپندنت مقاله نوشت. مویز مدتی نیز به مقاله‌نویسی در دلیلی تلگراف پرداخته است. جوجو مویز از سال ۲۰۰۲ به طور تمام‌وقت به رمان‌نویسی روی آورد و رمان‌هایش در زمره **پرفروش‌های نیویورک تایمز قرار گرفتند. جوجو مویز با همسرش چارلز آر‌تور، روزنامه‌نگار و سه فرزندش در مزرعه‌ای در ساسکس انگلیس زندگی می‌کند. رمان «من پیش از تو» که در سال ۲۰۱۲ منتشر شد، خیلی زود در فهرست پرفروش‌های نیویورک تایمز قرار گرفت و به زبان‌های متعددی ترجمه شد. آنچه می‌خوانید ترجمه گفت‌وگویی در خصوص همین رمان است.**

ما شیفته‌تان نخواهیم پردازش شما

در نشان‌دادن اختلاف طبقاتی بین لوسیا و ویل ترینر با این پیش‌زمینه سطح بالایی که این مرد داشت، شدید. آیا به طور تعمدی جنبه‌هایی طنزآمیز وارد داستان کردید تا اندکی از حال‌وهوای غم‌انگیز آن بکاهید؟

بله، قطعاً همین‌طور است. من فکر کردم به طور بالقوه نوشته‌ام نوعی‌نوعی در داستان وجود دارد، برای همین در نیست کمی طنز وارد آن ش‌ود. از طرفی این طنز کنشکشی خوبی را به داستان اضافه می‌کند. برقراری توازن بین جو صمیمی و در عین حال زندگی آشفته‌خانوادگی لوسیا و جو خشک و رسمی روابط ویل با والدینش، این نکته دلیل دیگری بود برای لوسیا تا با

ورود به خانه آنها احساس کند چنین زندگی خانوادگی و روابطی خارج از فهم اوست. از نظر خواننده، شرایط خانوادگی ویل می‌تواند نوعی برتری به حساب بیاید، البته در صورتی که به ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

ویل نگاه ترحم‌آمیزی نداشته باشد و او

■ **سال بیست ویکم** ■ شماره ۵۹۳۰

■ **یکشنبه** ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۴

- **آیا ساعت خاصی را برای نوشتن تعیین کرده‌اید یا اینکه هر وقت چیزی به ذهنتان رسید و الهاماتی داشتید، قلم به دست می‌گیرید؟**

برای خودم ساعت کاری تعیین کرده‌ام، ولی با سه فرزند و حیواناتی که نگهداری می‌کنم، چهارای ندارم جز اینکه کمی اعطاف‌پذیر باشم. اگر مشکلی وجود نداشته باشد، صبح که از رختخواب بیرون می‌آیم می‌روم پشت میز کارم می‌نشینم و مشغول نوشتن می‌شوم؛ از ساعت ۶ تا ۷:۳۰ صبح. بعد وقتی کارهایم را انجام دادم دوباره برمی‌گردم از ساعت ۱۰ تا ۱۰:۳۰ بعدازظهر می‌نویسم. زمان ایده‌ال من ساعت ۳ بعدازظهر تا ۱۰ شب است، اما متأسفانه فقط زمانی می‌توانم این کار را انجام دهم که بروم هتل و خودم را در آنجا پنهان کنم.

- **وقتی شخصیت‌های داستان‌هایتان را می‌نویسید، آیا از آدم‌های دور و اطرافتان الگوبرداری می‌کنید؟**

بله، ولی اغلب خودم متوجه آن نیستم. خوشبختانه وقتی یک شخصیت منفی را می‌نویسید، افراد به ندرت می‌فهمند از آنها الگوبرداری شده است. البته در بیشتر موارد خودم چیزهایی اضافه می‌کنم که کم‌کم شخصیت مستقلی ایجاد می‌شود و هویت خودش را می‌یابد، برای مثال لوسیا شخصیتی بود که اگر من با سردی که در ففده سالگی با او نامزد شده بودم، ازدواج می‌کردم، تبدیل به چنین آدمی می‌شدم. زندگی‌ام کاملاً فرق می‌کرد.

- **دوست دارید با کدام نویسندگان ملاقات کنید؟ کجا بنشیند و درباره چه موضوع‌هایی صحبت کنید؟**

اگر می‌توانستم از میان زنده‌ها و درگذشتگان انتخاب کنم، آنست همینگوی، انیس نین، کسئوفون، هاروکو موراکامی، جسیکا مئفورد و نورا افرون و در یکی از کافه‌های پرود پارسی، من هم فقط می‌نشستم و گوش می‌دادم.

- **سایر نویسندگان برای شما الهام‌بخش بوده‌اند یا نه؟**

من عاشق خلاقیت و ابتکار کیت اتکینسن هستم، چون شما به عنوان خواننده به همه جا می‌روید و سر از همه جا درمی‌آوردید. پایان داستان‌هایش همبر منتظرند. رضایت‌بخش هستند. باربارا کینگسلور را به خاطر قلم و ادبیاتی که دارد، دوست دارم. نورا افرون را هم به خاطر نبوغش و شیوه‌ای که به مقوله عشق می‌پردازد. گاهی خواندن آثار نویسندگانی که آدم بردردنسر می‌شود، چون گاهی که کارهای آنها را می‌خوانی از خودت می‌بینی. اگر این در حس خودم برانگیخته شود. اگر این در حس خودم برانگیخته شود. اگر این در حس خودم برانگیخته شود. می‌فهمم از ارشاد اسلامی که در زمین بگذاری و به جایش بروی در کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

کارخانه کار کنی.

ویژه‌نمایشگاه کتاب تهران

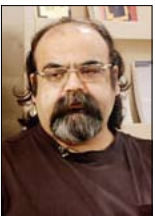
ایران

۷

یک چهره یک شعار

به بهانه بیست و چندمین نمایشگاه کتاب تهران

اجازه؟! انشای ما درباره نمایشگاه کتاب



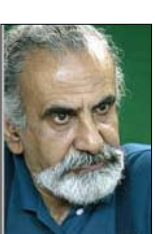
▲ **شاهپور عظیمی**

نیازی دارد؟! این قدر سمن داریم که باکسین در آن کم می‌شود. نباید به این اباطیل! گوش سپرد. آنهایی که این‌طور به کتاب بی‌حرم‌تی می‌کنند، نمی‌دانند که از کجا دارند می‌خورند! من کاری به این ندارم که نمایشگاه کتاب، نمایشگاه نیست و فروشگاه بزرگی است که هر سال در اردیبهشت ماه در تهران تشکیل می‌شود. کاری به این ندارم که ما پول خریدن هر کتابی را که دلمان نخواستید نداریم. دوست ندارم اصلاً به مشکلات چاپ و نشر و ممیزی فکر کنم. این‌ها بماند برای آن‌هایی که مدار غم و غصه‌شان بر این چیزها می‌چرخد. نمایشگاه کتاب برای من یک آیین است. آیینی که بیست و چند سال است در آن شرکت می‌کنم. گاهی پولی برای خرید کتاب نداشته و تنها به چندتایی کتاب اکتفا کرده‌ام. گاهی با جیب پر از پول به میهمانی کتاب رفته و ده‌ها کتاب با خودم از این بهشت هر ساله به خانه آورده‌ام. برایم هیچ وقت فرقی نداشته که آیا می‌توانم از این باغ‌های رنگارنگ میوه‌ای بچینم یا نه.چینم یا نه. طول این سال‌ها به یک استراتژی پناه برده‌ام که برایم وصف‌العیش است. چرا این‌ها را می‌نویسم؟ آیا می‌خواهم مطالب نمایم کنم و به در بگویم تا دیوار بنشیند که بخت سیاه اهل هنر به قول صاحب تیریزی سبز نخواهد شد؟ هرگز! دارم به خوانندگان این یادداشت یاد می‌دهم که چگونه از یک خوان گسترده بهره ببرند و گاهی حتی لازم نیست یک ریال هزینه کنند.

من خودم هر وقت که نمایشگاه شروع می‌شود، راه می‌افتم و تقریباً به همه غرفه‌ها سر می‌زنم. ابتدا با کتاب‌ها معانقه می‌کنم! لمس‌شان می‌کنم. ورق‌شان می‌زنم و با آنها حرف می‌زنم. خوب که سیراب شدم، از غرفه‌دار سراغ فهرست کتاب‌هایشان را می‌گیرم. می‌توانم بگویم همه‌شان فهرست دارند و با کمال میل آن را ارائه می‌کنند. در انتهای گشت و گذارم در شستمان مصلم! ناگهان حس می‌کنم که چقدر کیسه پلاستیکی که در دست دارم، سنگین شده است. در دلم قند آب می‌شود اناکار.

پیدااست که تعداد زیادی فهرست گردآوری کرده‌ام. با وجود درد پا و خستگی؛ اهنگ رفتن کرده و به خانه می‌روم. بخش اول خیافت من و کتاب آغاز می‌شود. تا پاسی از شب فهرست ناشران شناخته شده یا حتی کمتر آشنا را تورق می‌کنم. نمی‌دانید چه خطلی دارد برخورد کردن به نام کتاب‌های تازه منتشر شده و دیدن قیمت‌شان و نام نویسنده‌ها و مترجم‌ها و… وای اینجا را نگاه کن… این کتاب درآمده است. انگلیسی‌اش را داشتیم. چقدر دست دست کردم ترجمه‌اش کنم. وای این یکی را ببین. چقدر خوب که این کتاب بالاخره ترجمه شد. بله بله شدیدمتا…تا تو هم منتشر شده‌ای. حس غریب غلت زدن در میان فهرست کتاب‌های اشدران داخلی و خارجی می‌چسبم. حس غریب غلت زدن در ندارد. شما که غریبه نیستید، دست آخر دو حالت پیش می‌آید. یا آهی در بساط هست که کتاب‌های ایتباع بشود یا نیست. راستش فرقی هم نمی‌کنند. گاهی خوب است به کوچک‌ترین بهانه برای شاد زیستن متوسل شویم. نمایشگاه بین‌المللی کتاب برایم یکی از بهانه‌های خوب زیستن است. چطور دل‌تان می‌آید این قدر بد درباره‌اش بگویید؟ حیفت نیست یکی از بهانه‌های شاد زیستن را از ما‌ها بگیرید؛ جان من نکن این کار را بردار!..

دیدگاه - ۱



▲ **غلامحسین سامی**

مترجم

چند نفر از آن ۵ میلیون نفر؟

سال گذشته که زنگ اختتامیه نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران را زدند، مسئولان نمایشگاه اعلام کردند حدود ۵ میلیون نفر از نمایشگاه بیست و هفتم بازدید کردند. واقعیت این است که این جمعیت صرفاً برای بازدید و تماشا می‌آید، از خانه‌نشینی که خسته می‌شود، سری هم به نمایشگاه می‌زند. اگر این جمعیت فقط یک درصد کتابخوان بودند و کتاب می‌خریدند، حداقل تیراژ کتاب باید ۵۰۰۰۰ نسخه باشد، چنان که در کشورهایی مثل مصر تیراژ متوسط کتاب ۷۰۰۰ نسخه است.

در تمام نمایشگاه‌های معتبر دنیا، مکان مخصوصی در نمایشگاه کتاب به نویسندگان اختصاص می‌دهند تا نویسندگان جوان و نویسندگان گمنام آثارشان را در معرض دید و دآوری ناشران قرار دهند و باب آشنایی و مرآوده با ناشران را باز کنند و این آثار پس از بررسی توسط ناشران و قبول آن برای چاپ، اقدام‌های بعدی مثل چاپ و توزیع آن در دست‌ور کار قرار می‌گیرد. اما در ایران چنین مکانی در نمایشگاه برای نویسندگان شهرستانی و نویسندگان جوان و گمنام وجود ندارد. ناگزیر نویسنده وقتی اثری را خلق کرده باید به هر دری بزند تا مبلغی را فرض کند تا کتابش را چاپ کند. وقتی کتاب چاپ شد در ۳۰۰ تا ۵۰۰ نسخه در امکاتی مثل نمایشگاه اقبال فروش پیدا نمی‌کند چون نویسنده ناشناس است.

پس نویسنده مجبور می‌شود این کتاب‌ها را به خانه منتقل کند و به این و آن هدیه بدهد. نتیجه این ضرر و زیان این می‌شود که آن نویسنده که گرفتار بدهی شده، هرگز گرد کتاب و کتابخوانی و نوشتن نمی‌رود. وقتی پدیدآورنده در ایران پول قرض کند و کتاب چاپ می‌کند و سرانجام وقتی کتابدانشگاه‌ها را بفرشود و کتابفروشی‌ها هم حتی به صورت آماری حاضر نیستند، این دسته از کتاب‌ها را در قفسه یا پشت وپرتین بگذارند، موجب سرخوردگی این گروه از نویسندگان می‌شود. شما به آن جمعیتی که در داخل شستمان دور می‌کرد، نگاه کنید. در دست‌های چند نفرشان هنگام خروج از نمایشگاه کتاب می‌بینید؟

دیدگاه - ۲

نمایشگاهی‌هنگام

نمایشگاه بین‌المللی تهران رویدادی خجسته است برای دوستدار کتاب. در کنار مزیت‌های بی‌شمار این رویداد، بهرمانی به‌عین عمده‌اش توجه کنیم. اردیبهشت‌زماستی بسیار مناسب برای برگزاری است، به چند دلیل: اول اینکه اسفند و فروردین دو ماه پسر هزینه برای خانواده‌های ایرانی است و با درآمد با حقوق فردین چاله‌های حاصل از خرج نوروز را پسر می‌کنند و دیگر در جیب خالی نمی‌ماند که برای کتاب هزینه کند. دوم اینکه در فصل زمستان چایخانه‌ها درگیر چاپ سرسرسید یا آثار چاپی مختص نوروز وسال نمی‌شوند و کمتر به کتاب می‌پردازند.

تازه از اسفندماه (آرام‌آرام به کتاب توجه می‌کنند. سومین دلیل بی‌تناسی، به تعطیلات نوروز بر می‌گردد و از آنجا که اکثر کارگران چایخانه‌های خصوصی، مهاجرند و پانزده روز آغاز سال را فرستی برای دیدار خانواده می‌دانند، پس عملاً دو هفته کتاب و چاپ آن در محاق می‌ماند.

ناشران به این صورت باید در کمتر از یک ماه بین نوروز و آغاز نمایشگاه به شتاب کار کنند. ظاهراً بهترین زمان برای برگزاری، آبان ماه است. چرا که در ایام تابستان فراتر کلفی برای چاپ کتاب وجود دارد و چاپخانه‌ها از رخوت بیرون می‌آیند. در شهرهای کوچک اما هم کار ثبت‌نام مدرسه و دانشگاه تمام شده و مردم با آسایش بیشتر به نمایشگاه می‌پردازند و رونق این رویداد، بیشتر می‌شود. باشد که پس از بیست و هشت سال برگزاری، با چشم بازتر به آن نگاه کنیم.